

جلوهٔ نکته‌های حکیمانه در دیوان ناصر خسرو

تقی امینی مفرد
استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرگان

چکیده

توجه به مضامین معرفتی و نکته‌های حکیمانه و بهره‌گیری از آن‌ها در رفتارهای فردی و اجتماعی از جمله وسایل مطمئنی است که فرد را به مرتبهٔ کمال رهنمون می‌گردد. این حقیقت، بسیاری از سخنوران و نویسندگان قلمرو ادب فارسی را بر آن داشته تا به بیان نکته‌های معرفتی و آموزه‌های حکیمانه پردازند. دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی نیز از جمله آثار گران قدری است که به زیور نکته‌های حکیمانه و تربیتی آراسته شده که در این نوشتار به اختصار به نکاتی چون طاعت پروردگار، شکر و سپاس حق، توجه به شریعت، خردگرایی، طلب دانش و ... پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی: نکته‌های حکیمانه ، ناصر خسرو، دیوان.

مقدمه

بی‌تردید سیر همه موجودات به سوی تعالی و کمال است و در این مسیر، آدمی که تشریف خلیفه‌اللهی یافته علاوه بر هدایت تکوینی به رهنمودهای تشریحی نیز نگاهی ویژه دارد. اشرف مخلوقات با توجه به گوهر گران‌بها و قوه ممتاز نطق و اندیشه، برای طی پله‌های تقرب و کمال، در پی کسب معارف است. درج ذرر و گنجینه عظیم پرگوهر ادبیات پارسی نیز در کنار دیگر آثار و آموزه‌های گران‌سنگ الهی و ارزشی، از جمله ذخایر غنی و پرمایه‌اش حکمت و معرفت است. به طوری که فرد با تأمل در دردانه‌های سخن و فرموده‌های پر ارج و حکیمانه بزرگان ادب فارسی می‌تواند به شناخت فضیلت‌ها و رذیلت‌ها و منش‌های شایسته و ناشایسته دست یابد و پس از شناخت به فراخور اراده و همت، افکار و اعمال خود را بدان منطبق نموده، به سوی نقطه مطلوب و گوهر مقصود ره سپرد.

پیامبر(ص) در اهمیت سخنان حکیمانه و عمل بدان می‌فرماید: «كَلِمَةُ حَكْمَةٍ سَمِعَهَا الْمُؤْمِنُ فَعَمِلَ بِهَا خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِنَةٍ» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۵)؛ سخن حکیمانه را که انسان مؤمن می‌شنود و بدان عمل می‌کند به مراتب از عبادت یک سال برتر است. شوقی بک، شاعر عرب نیز در توصیه به فراگیری حکمت و سخنان حکیمانه می‌گوید:

عالجوا الحکمة و استشفوا بها و انشدوا ما حلَّ منها فی السیر

به حکمت پردازید و از آن شفا بجوید و آنچه از حکمت در سیره‌ها وارد گشته طلب نمایید (هاشمی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۳).

ابن مسکویه با ارج نهادن به «حکمت» از آن به عنوان شریف‌ترین پدیده یاد می‌کند: «فاضل‌ترین و بهترین چیزی که داده شده است بنده را در دنیا حکمت است» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴، ص ۸). در اهمیت و فواید حکمت و رفتارهای حکیمانه بر این عقیده است که: «این آداب همه جوانان را سودمند است، آن‌ها برای بزرگسالان نیز سودمند است، و لیکن برای جوانان سودمندتر است زیرا دوست داشتن فضایل را عادت آنان می‌سازد و بر آن‌ها برمی‌آیند، پس اجتناب از رذایل، برایشان سنگین نمی‌شود و پس از آن همه چیزهایی که حکمت رسم می‌کند و شریعت و سنت آن‌ها را تعریف می‌کند برایشان آسان نماید و به ضبط نفس از آنچه لذات ناپسندیده بدان‌ها فرا می‌خواند عادت می‌کنند و ایشان را به پایگاه فلسفه عالیه سوق می‌دهد و به فعالی امور ارتقاییشان می‌دهد» (همان، ۱۳۸۱، ص ۱۱۳).

حال که ضرورت وجود چنین مجموعه‌ای آشکار است، دسته‌بندی نکته‌های حکمت‌آموز که چون گل‌ها و ریاحین در پهنه گلزار ادب پارسی جلوه‌گر است، راهگشا خواهد بود. حکیم ابومعین ناصر خسرو قبادیانی از جمله ستارگان درخشان آسمان پهناور حکمت و معرفت ادب فارسی است که «دیوان او مشتمل بر پند و اندرز و سخنان حکیمانه و مفاهیم دینی و فلسفی و اجتماعی است» (محقق، ۱۳۷۴، ص ۱۱ پیشگفتار). ناصر خسرو خود در پایان قصیده‌ای شعرش را حکیمانه دانسته است:

ای پسر، شعر حجت از بر کن که پر از حکمتست همچو زیور

(دیوان/۷۸)

گویی ناصر خسرو اساسی‌ترین رسالت خود را در شعر، بیان سخنان حکیمانه می‌داند:

ای پسر خسرو، حکمت بگو تات بود طاقت و توش و توان

(دیوان/۱۵)

جایگاه ویژه سخنان حکمت‌آمیز و نکته‌آموز در طی مسیر تعالی و کمال و اشتمال دیوان حکیم حقیقت جوی ما به مواعظ و حکم، نگارنده را بر آن داشت تا جلوه‌هایی از سخنان حکیمانه وی به دست دهد. آنچه در پی می‌آید گزارشی مختصر از بازتاب نکته‌های حکمی در دیوان پرمایه این شاعر بزرگ و متعهد است.

طاعت پروردگار

بنابر آموزه‌های الهی، هدف آفرینش چیزی نیست جز عبادت، بندگی و معرفت پروردگار که «ما خلقت الجن و الانس إلا ليعبدون» (ذاریات ۸)؛ و طاعت و اطاعت شرط لازم و ملازم بندگی شایسته و راستین است. حکیم ناصر خسرو - که خود به این حقیقت یقین دارد - بر این باور است که بندگی و اطاعت فرمان‌ها و احکام پروردگار امری است دائمی که باید بسان هاله‌ای پیوسته و فراگیر فکر و ذکر و عمل بنده را فرا گیرد:

گریزان روزگار و من به طاعت همی پیچم درو افتان و خیزان
به طاعت بست شاید روز و شب را به طاعت بندمش ساران و پایان
به طاعت برد باید این جهان را که گوید کاین جهان را برد نتوان؟

(دیوان ۱۰۸)

در قصیده‌ای دیگر در استمرار طاعت می‌گوید:

عادت خود طاعت و پرهیزدار تا فلک و خلق بدین عادتست

(دیوان ۲۶۷)

توفیق آدمی در انجام کارها و تسلط بر چرخ نیلوفری و امور روزانه را بسته به «طاعت» و تلاش در «طاعت» محض پروردگار و فرموده‌های او می‌داند:
به فرمان‌های یزدان تا نکوشی نیاید مر ترا گیتی به فرمان

(دیوان ۱۰۹)

طاعت حضرت باری تعالی را موجب عزت و سرافرازی می‌شمرد و تقرب پیامبر(ص) را تا مقام قاب قوسین نتیجه طاعت و بندگی آن حضرت می‌داند:

میر تو خدایست طاعتش دار تا سرت برآید به چرخ خضرا
از طاعت برشد به قاب قوسین پیغمبر ما از زمین بطحا

(دیوان ۴۰۶)

ناصر خسرو با اعتقاد به این که همه موجودات سر در خط فرمان پروردگار داشته و تسبیح گوی وجود کبریایی اویند، نظم حاکم بر آفریده‌ها و حرکت سنجیده اجرام و افلاک و دیگر پدیده‌ها را نوعی عبادت و طاعت می‌داند و می‌گوید:

در طاعت یزدانست این چرخ به گشتن آباد بدین است چنین گنبد دوار
وز طاعت خورشید همی روز و شب آید کو سوی خرد علت روزست و شب تار
وین ابر خداوند جهان را به هوا بر بندهست و مطیعست به باریدن امطار

(دیوان ۱۶۶)

در قصیده‌ای دیگر از این که تنها به سرودن شعر زهد و طاعت پرداخته، خدای را شاکرست:
جز گفتن شعر زهد و طاعت صد شکر ترا که نیست کارم

(دیوان/۱۷۰)

زیرا ناصر بر این باور است که گوهر گران‌مایه وجود برای طاعت حق ارزانی شده و صرف نقد عمر تنها در تحصیل کیمیای طاعت، شایسته است و نافرمانی و روی برتافتن از آستان حضرت احدیت موجب تیره بختی است:

چون نیلفنجی به طاعت عمر جاویدی همی؟ چون همی شادان بباشی گرت گویم دیر زی؟
تن ز بهر طاعتت دادند، عاصی چون شدی؟ گر نه‌ای بدبخت، بر پستان مادر چون گزی؟

(دیوان/۴۲۰)

در قصیده‌ای دیگر با توجه به قدرت اختیار، همگان را به تلاش در طاعت پروردگار تشویق می‌کند و آن را درمان درد گناه و عصیان می‌داند:

به طاعت همی کوش و منشین بر آن که گوئی «از ایزد مرا این قضاست»
به طاعت شود پاک زنگ گناه ازیرا گنه درد و طاعت شفاست

(دیوان/۴۲۹)

به استناد توبه‌پذیری خداوند و کاشتن بذر امید در دل، گناهکاران را نیز تشویق می‌کند تا به آهنگ حرکت خود به سوی پروردگار و طاعت حضرتش سرعت بخشیده، از فضل و رحمت حق بهره‌مند گردند:

به زهد و طاعت یابد عمارت و نزهت دل معطل مانده، شده خراب و طلل
سبک به سوی در طاعت خدای گرای اگر چه از بزه تو گران شده ست ثقل
اگر چه غرقه‌ای از فضل او نمید مباحش به علم کوش و زین غرق جهل بیرون چل

(دیوان/۱۹۳)

حکیم قبادیان در بیتی به طور موجز و قاطع، نظر خود را در اهمیت طاعت پروردگار بیان داشته و آن را در کنار دانش، توشه سرای آخرت دانسته و بهره‌گیری از آن را توصیه کرده است:

توشه تو علم و طاعتست در این راه سفره دل را بدین توشه بیاگن

(دیوان/۱۶۹)

شکر و سپاس حق

شکر در لغت، ثناست بر منعم به ازای نعمت‌های او، چون معظم نعمت‌ها بل جمله نعمت‌ها از حق تعالی است پس بهترین مشغول بودن به شکر او تعالی باشد (طوسی: ۲). فضیلت شکر و سپاس حق - که ریشه در فطرت آدمی دارد- از مضامین برجسته آثار ارزشی و معرفتی است. بازتاب این مقوله در متون دینی کاملاً آشکار است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اغتنموا الشکر فاذنی نفعه الزیاده» فرصت شمارید و غنیمت دانید شکر و سپاسگزاری را که کمترین سود آن فزونی نعمت است (محلّاتی، ۱۳۸۰، ص ۵۶۸). در مواعظ آذرباد حکیم آمده است: «پسرم! بر شکر الهی مداومت کن تا مستوجب مزید نعمت و زیادت‌ی عنایت گردی» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴، ص ۴۷). ناصر خسرو در ابیات آغازین قصیده‌ای در پی طرح مباحث کلامی و تبیین و تحکیم وحدانیت پروردگار، بندگان را به شناخت و سپاس حق ره می‌نماید:

خدای را به صفات زمانه وصف مکن که هر سه وصف زمانه‌ست هست و باشد و بود
یکی است با صفت و بی صفت نگویمش نچیز و چیز مگویش، که مان چنین فرمود
خدای را بشناس و سپاس او بگزار که جز بر این دو نخواهیم بود مأخوذ

(دیوان/۳۱)

شاعر در قصیده‌ای دیگر طاعت حق را از مصادیق شکر به درگاه الهی می‌داند و با بیان تمثیلی شکر را موجب فزونی نعمت‌ها دانسته، با یادآوری این حقیقت که فضل و عنایات الهی شایسته شکرگزاری است سخن را پی می‌گیرد:

متاب، ای پسر، سر ز فرمان آنک ازوت این بردگی و این سرور نیست
به طاعت بکن شکر احسان او که این داد نزد خرد عمربست
بجز شکر، نعمت نگیرد که شکر عقابست و نعمت چو کبک دریست
مکن شکر جز فضل آن را که او به فردوس شکر ترا مشتریست

(دیوان/۱۱۰)

حجت خراسان مخاطب را به شکر در برابر الطاف الهی فرا می‌خواند و شکر حقیقی را فقط شایسته و در خور عنایت پروردگار می‌داند:

ای بار خدای و کردگارم من فضل ترا سپاس دارم
زیرا که به روزگار پیری جز شکر تو نیست غمگسارم

(دیوان/۱۷۰)

در جای دیگر شکرگزاری را در برابر نعمت‌های خداوند سزاوار دانسته و در پیامدهای ناگوار ناسپاسی و کفر نعمت هشدار می‌دهد که: «لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم/۷). کسی کز کردگار خویش از این سان قیمتی یابد سزد گر در دو دیده‌ی خویش تخم شکر او کارد از آن پس که نکویی‌ها فراوان داد بی طاعت گر او را تو بی‌زاری ترا بی شک بیازارد خردمندی که نعمت خورد شکر آنش باید کرد ازیرا کز سبوی سر که جز سر که نیاغارد

(دیوان/۲۰۳)

با استناد به روابط منطقی و استدلال، عدل و راستی را از آثار ارزشمند خرد پاک و روشن دانسته و با نتیجه‌گیری از این قضیه به تبیین این مهم می‌پردازد که شکر پرورده به پروردگار بازتاب عقل سلیم و رأی پاک است:

عدلست و راستی همه آثار عقل پاک عقلست آفتاب دل و عدل ازو ضیاست
از عدل‌های عقل یکی شکر نعمتست بخشنده خرد ز تو زیرا که شکر خواست

(دیوان/۳۹۴)

با ترغیب و تشویق همگان به شکر و سپاس پروردگار این سنت و حکم کلی را بیان می‌کند که شکر به درگاه حق، موجب افزونی نعمت‌ها می‌گردد که: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (ابراهیم/۷). از نیک صبر کرد نباید که کاهلیست بر بد شتاب کرد نشاید که آن هواست شکرست آب نعمت و نعمت نهال او با آب خوش نهال نگیرد هگرز کاست

(دیوان/۳۹۵)

توجه به دین و شریعت

دین و شریعت از واژه‌های کلیدی و پرکاربرد دیوان ناصر خسرو و توجه به دین و شریعت از دغدغه‌های فکری اوست و نتیجه این رویکرد موجب ایجاد تحول بنیادین در مضمون قصیده گردید به طوری که آن را در خدمت تبیین و تحکیم مبانی اعتقادی و دینی درآورد.

شاعر با خطابی عام، همگان را به سیر و سلوک در راه دین و پیروی از پیامبر (ص) تشویق کرده، دین را کیمیا، ضامن عزت و جاودانگی و مایه شفای بیماری نادانی می‌داند:

بر پی و بر راه دلالت برو نیک دلیلا که ترا مصطفاست
بر ره دین رو که سوی عاقلان علت نادانی را دین شفاست

جان تو بی علم خری لاغرست
 علم ترا آب و شریعت چراست
 جان تو بی علم چه باشد؟ سرب
 دین کدند زر که دین کیمیاست
 عز و بقا را به شریعت بخر
 کاین دو بهائی و شریعت بهاست

(دیوان/۱۰۰)

در ادامه از انسان‌هایی که به دین نمی‌گروند و از پذیرش حقیقت - که امری فطری است - سر برمی‌تابند با تعبیری تحقیرآمیز یاد می‌کند:

آنکه به دین اندر ناید خرست
 گر چه مر او را چو تو، آدم نیاست

(دیوان/۱۰۱)

ره پیمودن در طریق حق را نشانه خردمندی دانسته، پیروی از مجموعه ارزشمند دین را توصیه می‌کند:

راه سوی دینت نماید خرد
 از پی دین رو که مبارک عصاست

(دیوان/۱۰۱)

توجه به دین و اعراض از دلبستگی‌های دنیوی در دیوان شاعر حکیم جلوه و جایگاهی ویژه دارد. وی ضمن توصیه به رویگردانی از تعلقات مادی و دنیوی، توجه به دیبای نگارین دین و شریعت را یادآور می‌شود:

دل از راه دنیا به دین باز گردان
 ز علم و عمل جوی زاد و جهازش
 کرا جامه عز بر بود دنیا
 به دین باز گردد بدو اعتزازش
 یکی خوب دیبا شمر دین حق را
 که علمست و پرهیز نقش و طرازش

(دیوان/۴۸۰)

در فرازی دیگر گرایش به دین و پاسداشت آن را موجب خشنودی حق و آراستگی به زیور دین را مایه کرامت آدمی در نزد پروردگار دانسته است:

خردمندا، مراد ایزد از دنیا بحاصل کن
 مراد او تو خود دانی چه چیزست ار خردمندی
 مراد ایزدی دینست چون دین یافتی زان پس
 دگر مر خویشتن را در سپنجی جای نپسندی

(دیوان/۳۳۴)

در قصیده‌ای دیگر توجه همگان را به دین مبین اسلام و پیروی از شریعت محمدی (ص) جلب کرده و پیامدهای ناگوار هر بدعتی را گوشزد نموده است:

گر مسلمانی به دین اندر برو
 بر طریق و راه خیرالمرسلین
 بر ره آن رو به دین کوت آفرید
 خود برای خویش دینی مافرین
 مافرین دینی به نادانی کزان
 بر تنت نفرین کند جان آفرین

(دیوان/۱۲۰)

خردگرایی

خرد آفریده‌ای برتر و زیور است اهل آن را، گوهری است تابناک که چون پرتوی خردورزان را راه نماید. عقل، نخستین آفریده و رسول باطنی است. حضرت علی (ع) در ارج و منزلت عقل و خرد می‌فرماید: «العقل اغنی الغناء و غایة الشرف فی الاخرة و الدنيا». عقل بی‌نیاز کننده‌ترین توانگری‌ها و نهایت شرف و بزرگواری در دنیا و آخرت است (آمدی، ج ۲، ۱۳۸۰). در کتاب شریف نهج البلاغه می‌فرماید: «لا غنی کالعقل و لا فقر کالجهل» (خاتمی، ۱۳۸۱، ص ۹۵۵). در جاویدان خرد آمده: «پس اگر کسی پرسد که کدام یک از مردان برتر و فاضل‌تر است از

همه؟ گویم آن کسی که بیشتر از دیگران به عقل خود عمل کند» (ابن مسکویه، ۱۳۷۴، ۵۶). ناصر خسرو - که دیوانش از خرد و خردورزی مایه‌ور است - بارها از این گوهر گرانبها یاد می‌کند. از دید وی خرد هدیه الهی است که به فرمان خداوند با پدیده شریف جان همراه شده و دل و جان آدمی چون معدنی است که گوهر والای جان را در خود جای داده است. وی عقل و خرد را کیمیای صلاح، نعمتی والا و اساس فضیلت‌هایی چون خیر و عدل احسان می‌داند:

خرد هدیه اوست ما را که در ما به فرمان او شد خرد جفت با جان
خرد گوهر است و دل و جانش کان است بلی مر خرد را دل و جان سزد کان
خرد کیمیای صلاحست و نعمت خرد معدن خیر و عدلست و احسان

(دیوان/۸۴)

عقل را راهنمای آدمی به سوی راه صواب می‌نامد و پیروی از آن را توصیه می‌کند:

عقلست به سوی صواب رهبر با راه برت چون به خار خاری؟
چون با خرد، ای بی‌خرد، نسازی جز رنج نبینی و سوگواری

(دیوان/۳۹)

شاعر خردورز با طرح سؤالاتی تأمل برانگیز، تازیانۀ بیداری را بر پیکر جان غافلان می‌نوازد و در پی به فصل ممیز اشرف مخلوقات با دیگر حیوانات اشاره می‌کند:

چرا که گرگ ستمگاره نیست سوی خدای به فعل خویش گرفتار و ما گرفتاریم؟
چرا بر آهو و نخجیر روزه نیست و نماز؟ چرا من و تو بدین کارها گران باریم؟
چه داد یزدان ما را ز جملگی حیوان مگر خرد که بدان برستور سالاریم

(دیوان/۷۱)

سپس با تمثیلی توانمندی قوه خرد را یادآوری می‌کند:

خرد تواند جستن ز کار چون و چرا که بی‌خرد بمثل ما درخت بی‌باریم

(دیوان/۷۱)

در قصیده‌ای دیگر همین شیوه را با صلابت و استواری پی می‌گیرد. وی به انگیزۀ خردورزی و پویایی قوه عقل، سؤالاتی طرح نموده و تفکر و تدبیر در طبیعت را ضروری دانسته است:

چون در جهان نگه نکنی چو نیست؟ کز گشت چرخ دشت چو گردونست
در باغ و راغ مفرش زنگاری پر نقش زعفران و طبرخونست
وان ابر همچو کلبۀ ندافان اکنون چو گنج لؤلؤی مکنونست
بر چرخ، همچو لاله به دشت اندر، مریخ چون صحیفه پر خونست

(دیوان/۲۵۶)

در تعبیری دیگر، خرد را یاریگری توانا در رام کردن دیو نفس می‌نامد و انسان‌ها را به استفاده شایسته از این توان بالقوه رهنمون می‌گردد:

دیویست ستمگاره نفس حسی کو مایه جهلست و بی‌فساری
یاری ز خرد خواه، وز قناعت بر کشتن این دیو کارزاری

(دیوان/۳۰)

در قصیده‌ای دیگر خرد را داروی مؤثر در درمان بیماری دل‌بستگی دنیا دانسته و استفاده پادزهر قوی خرد را درمان آسیب‌آزدهای زهرآگین دنیا تجویز کرده است:

این عالم ازدهاست و ز ایزد ترا خرد پازهر زهر این قوی و منکر ازدهاست
پازهر ازدهاست خرد سوی هوشیار در خورد مکر نیست نه نیز ازدر دهاست

(دیوان/۳۹۴)

شاعر حکیم آراستگی به زیور خرد و بر گرفتن از میوه عقل و حکمت را شایسته شأن آدمی می‌داند و با تشبیه و تمثیلی زیبا بی‌بهرگی از میوه خرد را ناپسند و بی‌خردان را درختان بی‌بر و بی‌ثمری چون بید و سپیدار دانسته است:

زیبا به خرد باید بودند و به حکمت
زیبا تو به تختی و به صدری و نهالی
ای خوب نهال از ز خرد بار نگیری
با بید و سپیدار همانند و همالی

(دیوان/۴۳)

خرد در نظر شاعر وسیله‌ای مؤثر در زدودن آلاینده‌های گوه‌ر شریف جان و حقیقت وجودی انسان‌هاست:

جان به صابون خرد بایدت شستن، کین جسد
تیره ماند گر مرو را جمله در صابون کنی
(دیوان/۲۶)

طلب دانش

بی‌تردید علم برترین فضایل و کمالات و شریف‌ترین صفات است، بلکه بالاترین صفات ربوبی و جمیل‌ترین نشانه‌های الوهیت است. علم است که انسان را به جوار پروردگار می‌رساند و به افق فرشتگان مقرب وارد می‌کند، و به سرای جاوید و جایگاه کرامت نایل می‌سازد و بر این مطلب عقل و برهان و همه صاحبان ادیان متفقند که سعادت ابدی و قرب به خدای سبحان بدون آن میسر نیست و چه چیز برتر از دست یافتن انسان به آن‌هاست (نراقی، ۱۳۷۹، ص ۷۲). در فضیلت دانش جوینی و ترغیب به آن در منابع دینی نیز توصیه‌هایی ارزنده و راهگشا دیده می‌شود چنان که قرآن کریم به سیاق استفهام و با لحنی تنبیه‌آمیز می‌فرماید: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (زمر/۹).

حکیم دل آگاه نیز در ارج دانش و دانشمندان و ترغیب به فراگیری علم و عمل به آن توصیه‌هایی ارزشمند دارد. فضیلت دانش را بر متاع پر زرق و برق دنیوی برتری داده و برخوردار از آن را موجب بلندی مرتبه آدمی دانسته است:

دانش به از ضیاع و به از جاه و مال و ملک
با خاطر منور روشنتر از قمر
این خاطر خطیر چنین گفت مرا
ناید به کار هیچ مفر قمر مرا

(دیوان/۱۲)

دانش را اصل و اساس، مایه حیات جان و گوهری شریف در معدن جان می‌داند:
تن به جان زنده‌ست و جان زنده به علم
سوی دانا ای برادر همچنانک
علم، جان جان تست ای هوشیار
دانش اندر کان جانت گوهر است
جان تنت راه علم جان را مادر است
گر بجوئی جان جان را در خور است

(دیوان/۳۳)

در ادامه تبیین ارج دانش، آن را کیمیای همه شادی‌ها و مایه روشنی شخصیت وجودی انسان‌ها می‌نامد:

علمست کیمیای همه شادی
با علم حق دل نبود غمگین
ایدون همی کند خردم تلقین
با نور ماه شب نبود تاری

(دیوان/۸۹)

انجام امور را بدون آراستن به فضیلت دانش و آگاهی، بی‌ارزش می‌داند و با تمثیلی توجه به این نکته را بیان می‌کند:

تا علم نیاموزی نیکی نتوان کرد
بی علم عمل چون درم قلب بود، زود
بی سیم نیاید درم و بی زر دینار
رسوا شود و شوره برون آرد و زنگار

(دیوان/۱۶۵)

در پرهیز از جهل و نادانی می‌گوید:

گر نخواهی رنج گر از گرگان پرهیز کن
جهل را گر چه بیوشی خویشتن رسوا کند
جهل گرس‌ت ای پسر پرهیز کن زین زشت گر
گر چه پوشیده بماند گر جهل از گر بتر

(دیوان/۱۷۵)

ناصر خسرو با بهره‌گیری از صور خیال، پرهیز و دوری از جهل و نادانی را گوشزد می‌کند و بر این عقیده است که باید جانی که در خواب جهل فرو رفته بیدار کرد و خار نادانی را از دل وجود بیرون کشید:

هر که جان خفته را از خواب جهل آوا کند
هر کسی کهش خار نادانی به دل درخست نیش
خویشتن را گر چه دونست، ای پسر! والا کند
گر بکوشد زود خار خویش را خرما کند

(دیوان/۳۸۷)

زدودن رذیله جهل را مقدمه آراستگی به فضیلت دانش می‌داند زیرا با قاعده سیر و سلوک «تخلیه پیش از تخلیه» همداستان است:

مرد را سودای دانش در دل و در سر شود
چونش ننگ و عار نادانی به دل صفرا کند

(دیوان/۳۸۷)

جهل را دشمن آدمی و دفع آن را ضروری و بسته به همت و اراده فرد دانسته است:

عذر و مکر و جهل هر سه منکر اعدای تواند
تو به قهر دشمنان بهتر که خود مبدا کنی
زود باید مرد را کو قصد این اعدا کند
پیش از آن کان بد نیت بر قهر تو اعدا کند

(دیوان/۳۸۷)

تشویق به فراگیری دانش و تلاش در این مقصد شریف از دغدغه‌های شاعر است. وی با استدلال این مهم را بیان می‌کند:

دست بر پرهیز دار و خوب گوی و علم جوی
گرد دانا گرد و گردن قول او را نرم‌دار
گر شرف باید ز دانش جانت بر گردون شود
لیکن اندر چاه ماند دون، گر او را دون کنی
تا به اندک روزگاری خویشتن قارون کنی
گر همی خواهی که جای خویش بر گردون کنی

(دیوان/۲۵)

در تعبیری دیگر می‌گوید:

گر به شارستان علم اندر بگیری خانه‌ای
بید بی‌باری ز نادانی، و لیکن زین سپس
روز خویش امروز و فردا فرخ و میمون کنی
چون بیاموزیش با ماه سما مقرون کنی
بخت تو گر چه ز نادانی قرین ماهی است

(دیوان/۲۶)

ناصر که از پیروان راستین پیامبر (ص) و امیر مؤمنان (ع) است با استناد به حدیثی از آن بزرگان، بار دیگر همگان را به طلب دانش و اهمیت آن رهنمون می‌گردد:

علم را فرمودمان جستن رسول
«قیمت هر کس به قدر علم اوست»
جست باید ار نباشد جز به چین
همچنین گفته ست امیرالمؤمنین

(دیوان/۱۱۹)

در تعبیری دیگر در طلب دانش و فواید آن بر این عقیده است که:

به دانش گرای ای برادر که دانش
به دانش توانی رسید، ای برادر
ترا بر گذارد از این چرخ اخضر
از این گوی اغبر به خورشید ازهر

(دیوان/۳۰۷)

عدالت و دادگری

حکمت از اعتدال نفس ناطقه، شجاعت از اعتدال نفس سبعی و عفت از اعتدال نفس بهیمی حاصل شود و اعتدال این سه با یکدیگر موجد فضیلت افضل که همان عدالت است می‌باشد (ثروت، ۱۳۷۸، ص ۱۹۰). بنابراین عدالت، هم در باب اخلاق فردی منتجی است از تعادل ما بین نفوس ثلاثه و هم در اجتماع نیز نتیجه ایست از همان تعادل نفس پادشاه و رعیت (همان جا). ناصر خسرو نیز همچون دیگر حکیمان، عدالت و دادگری را افضل فضایل و اشرف کمالات می‌داند و توجه به این فضیلت از دغدغه‌ها و توصیه‌های اوست. وی آفرینش هستی را بر اساس اصل عدل دانسته از بندگان می‌خواهد تا پیمان خلیفه‌اللهی را به سر برده، عدل و داد را پیشه‌خویش نمایند:

به داد و دهش جوی حشمت که مرد
از آغاز بودنش به داد آورید
اگر داد کرده ست پس تا ابد
اگر داد و بیداد داور شوند
بدین دو تواند شدن محتشم
خدای این جهان را پدید از عدم
خدايست و ما بندگان، لاجرم
بود داد تریاک و بیداد سم

(دیوان/۶۳)

اتصاف به صفت والای «داد» را در کنار خوش خلقی از اخلاق آزادگان و نشانی از سیره پیامبر (ص) دانسته، با استواری خاصی که در کلام اوست و با لحنی تحریض‌آمیز همگان را به دادگری سفارش می‌کند و از ستمکاری و رعایت نکردن اصل عدالت بر حذر می‌دارد:

خوی نیکو و داد را بلفنج
خوی نیکو و داد در امت
کین دو سیرت ز خوی احرارست
اثر مصطفای مختارست
بر ره راستان و نیکان رو
داد کن کز ستم به رنج رسی
که جهان پر خسان و اشرارست
در جهان این سخن پدیدارست

(دیوان/۲۸۵)

با بهره‌گیری از عنصر خیال، به بیان آثار مثبت و سازنده‌ی فضیلت عدل و تبعات زیانبار ستم می‌پردازد:

نرگس و گل را که نابینا شوند از جور دی
راستی کن تا به دل چون چشم سر بینا شوی
عدل پروردین نگر تا چون همی بینا کند
زان همی هر یک جهان را زین دو نازیبا کند
مر ستمگر را نبینی کایزد عادل همی
گاه وعده آتش سوزان و گه سرما کند

(دیوان/۳۸۸)

با تأکید به دادگری، رهنمودهای خود را پی می‌گیرد که:
عدل کن با خویشان تا سبز پوشی در بهشت
آنچه ایزد کرد خواهد با تو آنجا روز عدل
عدل ازیرا خاک را می سبز چون مینا کند
با جهان گردون به وقت اعتدال اینجا کند
زان همی بر عدلت ایزد وعده دیا کند
دشت دیابوش کرده است اعتدال روزگار

(دیوان/۳۸۸)

نیکوکاری

توفیق نیکی و نیکوکاری موجب سعادت دو سراسر است. ناصر خسرو رسیدن به کمالات معنوی و نیل به عزت حقیقی را در گرو داد و دهش و نیکوکاری می‌داند و بر این عقیده است که:

ترا جانت نامه‌ست و کردار خط
به نامه درون جمله نیکی نویس
به گفتار خوب و به کردار نیک
به فعل نکو جمله عاجز شدند
به جان برمکن جز به نیکی رقم
که در دست تست ای برادر قلم
چنان چون شنودی بر این خفته رم
فرومایه دیوان ز پرمایه جم

(دیوان/۶۲)

نیکی و نیکویی را در هر دو بعد نظری و عملی و گفتار توأم با کردار یادآور می‌شود:
اگر آرزوتست کازادگان ترا پیشکاران بوند و خدم
به جز فعل نیکو و گفتار خوب نه بگزار دست و نه بگشای دم

(دیوان/۶۳)

در قصیده‌ای با توصیه صریح و مؤکد به احسان و نیکوکاری، فخر به نژاد و نسب را بیهوده می‌داند:

عدل و احسان پیشه کن تا چند گویی بیهوده نام جد من معدل بود و نام من حسن؟
خوب روی از فعل خوبست ای برادر، جبرئیل زشت سوی مردمان از فعل زشتست اهرمن
(دیوان/۲۶۳)

بی‌اعتباری و پیمان شکنی روزگار و پرهیز از دل بستگی به دنیا - که اساس هر خطایی است - از مضامین پر کاربرد شاعران و نویسندگان بوده، ناصر خسرو نیز به این نکته التفاتی ویژه داشته و در جای جای سفینه حکیمانه‌اش با لحنی تحذیرآمیز بدان اشاره کرده است. وی در قصیده‌ای با یادآوری بی‌مهری و بی‌وفایی و ستمکاری چرخ گردون و دنیای دون، آدمی را از دل بستگی به این نهنگ بدخوی بی‌رحم خونریز بر حذر می‌دارد:

گر آسانی همی بایدت فردا مگیر از بهر دنیا کار، دشوار
که دنیا را نه تیمارست و نه مهر ز بهر تن مباش از وی به تیمار
نهنگ بدخویست این زو حذر کن که بس پر خشم و بی‌رحمست و ناهار

(دیوان/۱۹)

راه دفع این درنده خطرناک و رهایی از چنگال آن را دست یازیدن به عروه وثقی و وسیله استوار دین می‌داند:

به دین زن دست تا ایمن شوی زو که دین دوزد دهانش را به مسمار
چو تو سالار دین و علم گشتی شود دنیا رهی پیش تو ناچار

(همان جا)

حجت خراسان که خود این امر را آزموده است، تجربیات خود را در راه مبارزه و غلبه بر دهر جفا پیشه بیان می‌کند:

ز حجت پند بشنو کاگه‌ست او ز رسم چرخ دوآر ستمکار
نکرد از جملگی اهل خراسان کسی زو بیشتر با دهر پیکار
به دین رست آخر از چنگال دنیا به تقدیر خدای فرد و قهار

(همان جا)

در شکوائیه‌ای دیگر فلک ستمگر را خواهر اهریمن خوانده و همگان را از همنشینی با این بدگوی بدخو بر حذر داشته و صحبت او را زیان بار دانسته است:

صحبت این زن بدگوهر بدخو را گر بورزی تو نیرزی به یکی ارزن
صحبت او مخر و عمر مده، زیرا جز نادان نخرد کس به تبر سوزن

(دیوان/۳۵)

باری دیگر با تعبیراتی تند و کوبنده، تازیانۀ بیداری را بر کشیده تا جان‌های خفته را از خواب غفلت بیدار کند و لحظاتی به تأمل وادارد، وی وفاداری روزگار غدار را خیال خام و بیهوده می‌داند:

ای کوفته مفازه بی باکی
در گردن جهان فریبنده
ایدون گمان بری که گرفته ستی
و آگاه نیستی که یکی افعی
گر خویشتن کشی ز جهان، ورنی
زین بی‌وفا چه طمع داری؟
فربه شده به جسم، و به جان لاغر
کرده دو دست و بازوی خود، چنبر
در بر به مهر، خوب یکی دلبر
داری گرفتی تنگ و خوش اندر بر
بر تو به کینه او بکشد خنجر
چون در دمی به بیخته خاکستر؟

(دیوان/۴۶)

در قصیده‌ای دیگر با استدلال، دل‌بستگی به دنیای بی‌مقدار و زمان ناپایدار را رد می‌کند:

مسپار به دهر سفله دل زیرا
ایمن مشو از زمانه زیرا ک او
آزاده دلش به سفله نسپارد
ماربست که خشک و تر بیویارد

(دیوان/۲۵۳)

در فراز دیگر دیوان به پیمان شکنی و ظاهرسازی پیر عشوه‌گر دهر اشاره کرده، هشدار می‌دهد که مفتون گفتار دهر را حاصلی جز زیان نیست:

دیویست جهان پیر و غداری
باغیست پر از گل طری لیکن
گر نیست مراد خستن دستت
بشکست هزار بار پیمانت
لیکن چو به دام خویش آوردت
گرگیست به فعل و زشت گفتاری
که‌ش نیست به مکر و جادوی یاری
بنهفته به زیر هر گلی خاری
زین باغ بسند کن به دیداری
آگه نشدی ز خوی او باری
گرگیست به فعل و زشت گفتاری

(دیوان/۳۵۰)

در تأکید به سرکشی، شرارت، پیمان شکنی و فریبکاری روزگار می‌گوید:
یکی مرکبست این جهان بس حرون
چه از عادت او تفکر کنی
که شرش رکاب و عنانش عناست
همه غدر و مکر و فریب و دهاست

ارج سخن و آداب آن

سخن گفتن همانند بسیاری از دیگر امور دارای آدابی است که در جای جای منابع دانش بشری بدان اشاره شده است. بیان سخن سخته و سنجیده از جمله الطاف و نعمت‌های الهی است که به بندگان ارزانی شده است. پروردگار نیز در رعایت ادب سخن می‌فرماید. «قولوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره/۸۳). پرداختن به سخن، ارزش، اهمیت و آداب آن از مضامین فراگیر و پرکاربرد دیوان حکیم قبادیان است. وی در قصیده‌ای ارائه نکتته‌های حکیمانه را از شرایط گشودن زبان و سخن گفتن دانسته است:

درختت گر ز حکمت بار دارد
چرا خامش نباشی چون ندانی؟
به گفتار آی و بار خویش می بار
برهنه چون کنی عورت به بازار؟

(دیوان/۱۸)

ایراد سخن و ارائه مطلب به اقتضای حال و مقام از جمله دقایق و ظرایف مورد نظر شاعر در آداب سخن گفتن است:

سخن را جای باید جست، ازیرا به میدان در، رود خوش اسپ رهوار
ناصر خسرو بر این عقیده است که سخن شایسته و پسندیده مایه حیات، سرزندگی و رشد
جان و شخصیت آدمی است. از این رو تلاش در راه بیان نیکو و گفتار پسندیده را ضروری
می‌داند:

جهد کن تا به سخن مردم گردی و بدان
همچنان چون تن ما زنده به آبت و هوا
که بجز مرد سخن، خلق همه خار و گیاست
سخن خوب، دل مردم را آب و هواست
(دیوان/۲۲)

نیز می‌گوید:

طعام جان سخن باشد، سخن جز پاک و خوش مشو
ز دانا ای پسر نیکو سخن را گر بیاموزی
بی‌بهره از سخن نیکو را فردی بی‌فایده و سربار دانسته که حیاتش ضرورتی ندارد:
و گر مر خویشتن را از سخن بی‌بهره بپسندی
مرا گر چون تو فرزندی نباشد بر زمین شاید
(همان جا)
سخن نیکو را از جمله ابزارهای دقیق و پر کاربرد سنجش آدمی و از اسباب کرامت او
می‌داند:

به بانگ خوش گرامی شد سوی مردم هزار آوا
هزار آواز چون دانا همه نیکو و خوش گوید
وزان خوارست زاغ ایدون که خوش خوب نسراید
و لیکن زاغ همچون مرد جاهل ژاژ می‌خاید
کلید است ای پسر نیکو سخن مر گنج حکمت را
در این گنج بر تو بی‌کلید گنج نگشاید
(همان جا)
در عبارتی دیگر ضمن بیان فواید سخن ارزشمند از یک سو و آثار زیان بار گفته رسوا و
سخن نابجا از سوی دیگر، طریقه مناسب استفاده از ابزار شریف و گوهر پراج سخن را یادآوری
می‌کند؛ وی بر آن است که شکر نعمت والای زبان و سخن، به کارگیری بجا و شایسته آن
است:

ترا سخن نه بدان داده‌اند تا تو زبان
سخن به منزلت مرکبست جان ترا
برافکنی به خرافات خندناک جچی
برو توانی رفتن به سوی شهر هدی
همو گشاید درهای آفت و بلوی
در هدی نگشاید مگر کلید سخن
گهی سخن حسک و زهر و خنجرست و سنان
گهی سخن شکر و قند و مرهمست و طلی
(دیوان/۴۶۸)

نتیجه

کلام آخر و نتیجه این پژوهش آن که دیوان پرمایه حکیم حقیقت جوی و شاعر متعهد، ناصر خسرو نیز همچون بسیاری از آثار گران سنگ و ارجمند ادبیات فارسی، گنجینه پرپیمان نکته‌های حکمی و معرفتی است. حکمت‌ها و آموزه‌هایی چون طاعت، شکر و سپاس پروردگار، خردگرایی، دانش‌جویی، دادگری و نیکوکاری که در کنار دیگر آموزه‌های تربیتی می‌تواند دست مایه جویندگان و رهنمای پویندگان طریق حقیقت و کمال قرار گیرد.

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن مجید، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات دارالتفسیر.
۲. اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی، به اهتمام سید مهدی شمس الدین، بی‌تا.
۳. بازتاب حکمت و موعظه در قابوس نامه و تطبیق آن با مفاهیم دینی، تقی امینی مفرد (طرح پژوهشی)، دانشگاه آزاد اسلامی گرگان، ۱۳۸۲.
۴. تحلیل اشعار ناصر خسرو، مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۴.
۵. تهذیب اخلاق، ابن مسکویه رازی، ترجمه دکتر علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۶. جاویدان خرد، ابن مسکویه رازی، ترجمه تقی الدین محمد شوشتری، موسسه فرهنگ کاوش، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۷. جواهرالبلاغه، احمد هاشمی، ترجمه دکتر خورسندی و حمید مسجد سرائی، انتشارات فیض، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۸. حکمت عملی و نظری در نهج البلاغه، آیت‌الله جوادی آملی، مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
۹. دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، اسفند، ۱۳۷۰.
۱۰. علم اخلاق اسلامی، علامه مهدی نراقی، ترجمه سید جلال الدین مجتبی، انتشارات حکمت، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
۱۱. غررالحکم و دررالکلم (موضوعی)، آمدی، به قلم سید هاشم محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۲. فرهنگنامه موضوعی نهج البلاغه، دکتر احمد خاتمی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۳. گنجینه حکمت در آثار نظامی، دکتر منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۸.